

تاریخ و فرهنگ بومی
پژوهش فرهنگ عامه
سرزمین استرآباد



محمود اخوان مهدوی *

مَثَل ها، زبان زدها، اصطلاحات عامیانه، کنایات، باورهای عامیانه، حکمت ها و کلمات قصار و... عصاره ی تجربیات تلخ و شیرین جوامع انسانی و نماینده ی فرهنگ و ادبیات مردم یک سرزمین هستند. در طول تاریخ گونه های مختلفی از ادبیات عامیانه، در جوامع مختلف خلق شده، اما امروزه به دلایل متعددی بسیاری از آن ها فراموش و منسوخ شده اند. در بررسی های تاریخ محلی یک سرزمین، یکی از اسناد معتبر و منابع موثق پژوهشی، ادبیات عامیانه ی آن سرزمین بوده و بررسی و شناخت ادبیات عامیانه ی یک سرزمین بدون شناخت گونه های مختلف ادبی آن، از جمله؛ مَثَل، کنایه، زبان زد، اصطلاح و... غیر ممکن است. این گونه های ادبی را می توانیم در بررسی های روانشناسی اجتماعی، اخلاق اجتماعی، فرهنگ نگاری، ادبیات تطبیقی و... به کار بگیریم. چراکه از دل همین یادگارها؛ روحيات اجتماعی یک ملت، چکیده ی افکار آن ها، سرگذشت آن ها، لغات و اصطلاحات بومی، اقتباس و توارد، اصول عرفی و اخلاقی، اعتقادات و باورداشت ها و غیره و غیره، بیرون می آیند. آن چه که در پژوهش و گردآوری شاخص های فرهنگی یک سرزمین مهم است، میزان رواج و عمومیت آن ها در همان سرزمین می باشد. چه بسا مواردی که منشأ، پیدایش آن ها همان سرزمین است اما چندان رواج نداشته و عمومیت نیافته اند، و چه بسا مواردی که از جایی دیگر به عاریت گرفته شده و به اصطلاح وارداتی هستند، اما عمومیت تام یافته اند. این دسته ی دوم ممکن است از نظر منشأ، بومی آن سرزمین نباشند، اما واقعیت آن است که سلیقه ی اجتماعی آن سرزمین آن را پذیرفته و یا به اصطلاح با روحيات و خلیات و نوع زندگی مردم آن سرزمین همسویی دارد.

*کارشناس زبان و

ادبیات فارسی

شهر استرآباد (گرگان کنونی) از یک طرف به دلیل واقع شدن در طبیعتی شگفت انگیز و غنی و از طرف دیگر به سبب دیرینه شدن کشمکش‌های قومی و قبیله‌ای و قتل و خون ریزی و آدم ربایی، و همچنین حضور مستمر غیر ایرانیان با آزادی‌هایی که در فرهنگ خود داشته‌اند، و نیز سیل مهاجرت‌های تاریخی و غیره و غیره شرایط ویژه‌ای داشته و به همین نسبت ساکنین قدیمی که ریشه در تاریخ این شهر دارند، دارای روحیاتی متفاوت از مردم دیگر نقاط، ادبیاتی تلخ و زبانی نیش دار هستند.

هرگاه صحبت از جمع آوری مثل‌ها، مثل‌ها، چیستان‌ها، باورها و... فرهنگ استرآباد می‌شود، هرکسی که اندک آشنایی با فرهنگ عامه این شهر دارد، با یک یا دو پرسش از آن استقبال می‌کند: چي شه مُخوای جَمع کُنی؟ چي جوری مُخوای میان کتاب بینویسی؟ آری در قدم اول، کسی که خودش در این فرهنگ بزرگ شده و حداقل بخش قابل توجهی از این آداب و عادات را می‌شناسد، در فکر فرو می‌رود که: راست می‌گویند: «چی؟ و چگونه؟» چرا که بسیاری از آن‌ها شامل لغات، ترکیبات و مضامینی هستند که در فرهنگ عرف، بدآموزی دارند.

آن چه در فرهنگ کلامی مردم استرآباد قابل بررسی است، عبارتند از: ۱- لهجه‌ی استرآبادی، ۲- لغات و اصطلاحات ۳- ادبیات و زبان گفتاری

لهجه‌ی استرآبادی ریشه در زبان فارسی داشته و مانند سایر لهجه‌ها، تفاوت آن با زبان مادر، تفاوت‌های آوایی است. لغات و واژه‌ها در کلام استرآبادی به دو گروه عمده قابل تقسیم‌بندی هستند؛ ۱- واژه‌هایی که ریشه در زبان مادر هند و ایرانی دارند. ۲- واژه‌هایی که ریشه در زبان‌های غیر ایرانی دارند. اما در هر دو گروه مذکور بسیاری واژه‌ها هستند که از اقوام مهاجر وام گرفته شده‌اند. اصطلاحات هم دو دسته هستند، دسته‌ی نخست؛ اصطلاحات وارداتی که یا از زبان فارسی دری گرفته شده و یا همان اقوام مهاجر به ارمغان آورده‌اند و دسته‌ی دوم؛ اصطلاحاتی است که در طول تاریخ این سرزمین، برای بالا بردن دامنه‌ی لغات، ابداع و به کار گرفته شده‌اند.

ادبیات و زبان گفتاری مردم استرآباد از لحاظ شکل و ساختار، معلول عوامل مختلف بوده و پیوندی ناگسستنی با تاریخ پرفراز و نشیب این شهر دارد. مسلماً از مردمی که در طول زندگی خود تجربه‌های تلخ و دردآلود دارند، نمی‌توان کلام ملاطفت‌آمیز، لغات و عبارات زیبا و لطیف و مضامین کلامی روشنی بخش را انتظار داشت. کلام مردم استرآباد معمولاً عاری از آرایه‌های لطیف ادبی، همراه با زمختی و خشونت و گاهی لغات و اصطلاحات رکیک است. چنان که در هنر کاربردی آن‌ها هم آرایه‌ی چندانی یافت نمی‌شود. به عنوان مثال در معماری استرآباد نه تنها نشان‌چندانی از تزیینات یافت نمی‌شود، بلکه نشان از نظام و قاعده‌ی خاصی هم وجود ندارد. این مسئله به حدی بارز و محسوس است که گاهی احساس می‌شود در این بی‌نظمی و قاعده‌گریزی تعمدی وجود داشته است. اما واقعیت

این است که این معماری برای زندگی استرآبادی‌ها بهترین نوع معماری بوده و آرامش در آن جاری است. چنان که می‌توان گفت انسان استرآبادی نیازهای خود را کاملاً شناخته و خالی از هرگونه تکلف، تنها به رفع نیازهای خود پرداخته و نه چیز دیگری. مثال دیگر خوراک بومی مردم استرآباد است. غذاها و خوراکی که برای تهیه‌ی آن‌ها زحمت زیادی کشیده می‌شود، اما در ظاهر بسیار ساده به نظر می‌آیند. به عبارتی در نگاه نخست سهل، و اما با دانستن چگونگی تهیه‌ی آن‌ها، ممتنع می‌نمایند. این هم ریشه در تکلف‌گریزی استرآبادی‌ها دارد و البته خود این خصلت تکلف‌گریزی نیز معلول علل مختلفی است که در این سخن کوتاه، مجال پرداختن به آن نیست. بنابراین کلام ساکنین استرآباد، کلامی ساده، بی‌تکلف، عاری از هرگونه آرایه، مرکب از کلمات زمخت، اما پُر مغز و محتوا است. آری از مردمی که مدام در تشنج و اضطراب زندگی کرده و سکونت‌گاه آنان در ادوار مختلف تاریخ، عرصه‌ی تاخت و تاز بوده، انتظاری بیش از این نمی‌توان داشت. به هر صورت آن چه که از پس قرن‌ها به عنوان میراث ادبی شهر استرآباد به یادگار مانده، غنیمتی بس گران بها است. چرا که استرآبادیان همانانی هستند که بیش از ده سده‌ی پیش از زبان رمزی لوترای استرآبادی، برای مکالکه با یکدیگر استفاده می‌کرده‌اند.

آن چه که ممکن است در بررسی‌های تاریخی - فرهنگی استرآباد، موجب گمراهی پژوهش‌گران شود، نادیده گرفتن سرعت تغییر و تحولات فرهنگی - اجتماعی شهر استرآباد و رسوب تغییرات جدید در بطن بافت فرهنگی - اجتماعی این شهر است. بنابراین اطلاعاتی که از پژوهش در منابع شفاهی تاریخ و فرهنگ این سرزمین استخراج می‌شود را نمی‌توان به گذشته‌های بسیار دور تعمیم داد و اساساً در بازگویی و بازنمایی تاریخ استرآباد، هر منبعی گویای تاریخ زمان خود است و نه ماقبل آن.

نکته‌ی دیگری که در این پژوهش‌ها باید مدنظر قرار داد، تعدد طوایف مختلفی است که از نقاط مختلف سرزمین ایران و دیگر سرزمین‌ها، به خصوص از دو سده‌ی گذشته، به این شهر کوچیده یا کوچانده شده‌اند. بسیاری از این اقوام مهاجر به دلیل کثرت جمعیت، ابتدا در نقطه‌ای از این شهر به صورت اجتماع قبیله‌ای ساکن شده و رفته رفته در گذر زمان، ضمن ایجاد روابط و تعاملات با سایر ساکنین، انسجام اجتماع قبیله‌ای آنان گسست یافته و به تدریج در جامعه‌ی بومی استرآباد استحاله شده‌اند. یکی از ویژگی‌های این شکل از مهاجرت و سکونت در یک مکان، این است که فرهنگ این مهاجرین تا قبل از گسست انسجام اجتماعی آنان، در نقطه‌ای که ساکن شده‌اند، فرهنگ غالب بوده و به تدریج که اجتماع آنان در دل جامعه‌ی استرآباد استحاله شده، فرهنگ آن‌ها هم، برای رسیدن به یک فصل مشترک فرهنگی، با سایر خرده فرهنگ‌های رایج در استرآباد آمیخته، و در نهایت فرهنگ و ادب عامه‌ی استرآبادی را به تکامل رسانده، و یا به عبارتی آن چه که امروزه به عنوان فرهنگ عامه‌ی گرگان قدیم (استرآباد) می‌شناسیم را به وجود آورده است.

اگر برای هر لهجه یک قلمرو مانند شهر یا روستا قابل شویم و فرض کنیم که ساکنین آن قلمرو فقط به یک لهجه تکلم می‌کنند، همان یک لهجه‌ی واحد در یک قلمرو مشخص، ادبیات و زبان متعددی خواهد داشت. چراکه هر صنف و گروه، هر خانواده و هر فرد، یک لهجه و ادبیات مخصوص به خود داشته و در اغلب اوقات هر فرد به تناسب مخاطب خود، لهجه و سبک خاصی را در گفتار اتخاذ می‌کند. بنابراین یک لهجه‌ی گفتاری در قلمرو اجتماعی خود، بسته به کاربران آن، از پایین‌ترین تا بالاترین سطح ادبی-زبانی در نوسان است. از طرفی در یک جامعه‌ی شهری یا روستایی از بین تمام ریزلهجه‌ها و گونه‌های مختلف ادبیات اجتماعی، یک لهجه‌ی واحد با ادبیاتی تعدیل یافته عمومیت پیدا می‌کند و فصل مشترک فرهنگی-کلامی مردم آن جامعه می‌شود. در لهجه‌ی استرآبادی، زبان اجتماعی مردم، یعنی آن زبانی که فصل مشترک بین تمام اقشار و اصناف شده، زبانی تلخ و پر از دشنام و کلمات رکیک است. یعنی ادبیاتی که شاید شنیدن آن در یک گروه اجتماعی صنعتی یا تجاری و یا به طور کل اجتماعات تک جنسیتی، طبیعی باشد. اما این که این ادبیات و این زبان تلخ در تمام بافت اجتماعی استرآباد عمومیت یافته، جای تحقیق و بررسی دارد. و تا این ادبیات گردآوری و منتشر نشود، نمی‌توان تحلیل درستی از چرایی آن ارائه داد. البته با بررسی ادبیات و زبان گفتاری برخی از اصناف و اجتماعات تک جنسیتی در می‌یابیم که بازم آن چه که به عنوان زبان گفتاری عمومی مورد استفاده بوده، شکل تعدیل یافته‌ای از زبان و ادبیات گروه‌ها و اصناف مختلف اجتماعی است. اما واقعیت این است که وقتی خرده فرهنگ‌های جامعه‌ی شهری استرآباد به غربال فرهنگ عمومی آن ریخته شده‌اند، بسیاری از عناصر ادبی و زبانی که قاعدتا باید درون غربال باقی می‌مانده‌اند، از منذهای آن عبور کرده و به عبارتی استرآبادی‌ها بسته به شرایط زمان خود، پذیرای آن بوده‌اند. با بررسی بسیاری از مثل‌ها، کنایات و زبان زده‌های وارداتی که از فرهنگ عمومی ایرانی وارد فرهنگ استرآبادی شده، بیشتر به این تمایل و پذیرش استرآبادی‌ها پی می‌بریم. چراکه طبیعی است وقتی مثل، مثل، کنایه، اصطلاح و یا هر چیزی از این دست وارد یک حوزه‌ی فرهنگی می‌شود، برای آن که در آن جامعه عمومیت یابد، به زبان، گویش و لهجه‌ی رایج در آن جامعه برمی‌گردد، اما در استرآباد که زبان گفتاری مردم همان گویش فارسی است و تنها پاره‌ای تفاوت‌های آوایی دارد، می‌بینیم که مثل‌ها و کنایات وارداتی با کمترین تغییرات در آواها، به شکل و فرم زبان ادبی مردم استرآباد درآمده‌اند. به عنوان مثال قاعده این است که وقتی مثل «دست از پا دراز تر» وارد فرهنگ استرآباد می‌شود، در نهایت کلمه‌ی «لنگ» که در استرآباد پرکاربردتر از «پا» است و با اشباع کسره‌ی لام به صورت «لینگ» تلفظ می‌شود، جایگزین «پا» شود. در حالی که این مثل در استرآباد بدون هیچ تغییر آوایی و اصطلاحی، اما با تبدیل به ادبیات زبانی مردم استرآباد به «دست از ...ون درازتر» تبدیل شده است. و یا در مثل «آدم تن برهنه کرباس ره خواب می‌بینه»، ضمن این که تغییرات آوایی در آن اعمال

شده، اما یک عبارت به آن اضافه شده و به صورت «آدم تن برنه...ون برنه، کرباس ره خو موبینه» و همچنین مَثَل از «دماغ فیل افتاده» تبدیل به «از...س فیل افتاده»، شده است.^۱ ایجاد این تغییرات به گونه‌ای است که انگار استرآبادی خواسته مَهر فرهنگ استرآباد را این گونه بر آن‌ها بزند. علاوه بر موارد مذکور، نمونه‌های متعدد دیگری نیز از مَثَل‌ها، کنایات، اصطلاحات و زبان زده‌های رکیک و بدآموز وجود دارند که مسلماً در خاستگاه فرهنگی خود، متعلق به اجتماعات تک جنسیتی بوده‌اند، اما استرآبادی‌ها این زبان زده‌ها را از میان صدها و یا هزاران زبان زد لطیف و ظریف و آموزنده، برگزیده و به ادبیات عمومی خود وارد کرده‌اند. مسلماً شرایط خاص سیاسی، کشمکش‌های متوالی، ناامنی، تنش‌های اجتماعی و ... که در ادوار مختلف تاریخ بر آسمان استرآباد سایه افکن بوده، در شکل‌گیری ادبیات و سلیقه‌ی ادبی مردم آن، نقش داشته و حتی در زمان برقراری آرامش نسبی در این سرزمین، چیزی جایگزین این ادبیات نشده و تنها لحن تند و تلخ آن به لحنی شوخ طبعانه تبدیل شده است. ثبت و بررسی ادبیاتی با ویژگی‌هایی که توصیف شد، علاوه بر ایجاد امکان دست یافتن به تحلیلی درست از لایه‌های درونی فضای اجتماعی استرآباد در ادوار مختلف تاریخ، امکان تبدیل و تحول زبان کلامی مردم گرگان برپایه‌ی لهجه‌ی اصیل استرآبادی را فراهم می‌آورد. یعنی به جای این که به طور کل لهجه‌ی استرآبادی کنار گذاشته شود، و یا بالعکس لهجه‌ی استرآبادی با همان ادبیات زمخت به حیات خود ادامه دهد، باید در لایه‌های درونی جامعه بماند، اصلاحاتی در آن صورت گرفته و امکان عمومی شدن پیدا کند.

۱ - البته که معمولاً در مَثَل‌هایی که نام شرمگاه (چه مؤنث و چه مذکر) آمده از ادای آن نام در مجامع عمومی تر خودداری کرده و به جای آن از لفظ «فلان» استفاده می‌کنند. مثلاً می‌گویند از «فلان فیل افتاده».